



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

آخرین بخش مباحث نکاح شرایع مربوط به انفاق و نفقه زوجیت و قرابت و ملک یمین است.^۱ در جریان نفقه یک فرق اساسی بین انفاق و نفقه است؛ در جریان ملک یمین یا در جریان قرابت، انفاق واجب است ولی در جریان زوجیت نفقه واجب است و انفاق مقدمه رسیدن آن است؛ در هر صورت خود مال به عهده زوج است. همین فرق دقیق باعث شد که در جایی که مطلقه حامله است یا «الزوجة المتوفى عنها» حامله است اختلاف عمیقی است که آیا این نفقه برای زوجه است یا برای این ولد؟ نباید گفت که چه تفاوتی است حالا یا برای مادر است یا برای فرزند، به هر حال باید داد چون اگر برای زوجه باشد نفقه واجب است اگر برای آن ولد باشد از سنخ نفقه قرابت است و انفاق واجب است آن اولی دین است دومی فقط حکم تکلیف است اولی هم حکم تکلیفی است و هم حکم وضعی لذا بحث سنگینی این بزرگان در آن دو قسمت دارند «الزوجة المطلقة الرجعية» اگر حامله باشد باردار باشد نفقه دارد اما نفقه او برای خود مادر است یا برای فرزند و همچنین «الزوجة المتوفى عنه زوجها» در صورتی که حامله باشد نفقه دارد اما این نفقه برای مادر است یا برای فرزند؟ برای اینکه اگر برای مادر باشد از سنخ نفقه زوجیت است نفقه واجب است نه انفاق منتها انفاق وسیله است مقدمه است که باید بپردازد و اگر برای فرزند باشد از سنخ نفقه قرابت است که انفاق واجب است نه نفقه یعنی بچه طلبکار نیست مال به عهده پدر نیست ولی در

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۹۱؛ «النظر الخامس فی النفقات».

جریان زوجیت مال به عهده شوهر است لذا آنجا خیلی جدی بحث می‌کنند که آیا این نفقه برای مادر است یا برای ولد؛ یعنی از سنخ قرابت است یا از سنخ زوجیت؟

در امور مالی یا هر دو حکم تکلیفی و وضعی را خود قرآن بیان می‌کند نظیر خمس که می‌فرماید باید پردازی یعنی یک پنجم، ﴿أَتَا غَنَمْتُمْ﴾^۱ که - متأسفانه - این «أَنْ» با «مَا» در اینجا نوشته شده است در خیلی از موارد اینها باید از هم جدا باشند. ما یک «إِثْمًا» و «أَتَا» داریم که مفید حصر است «إِثْمًا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»^۲ که این حرف است یک «أَنْ» داریم که حرف است و «مَا» داریم اسم است این حرف «مشبهه به فعل» است آن اسم است منصوب است اسم این است ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ﴾ منتها - متأسفانه - اینجا رسم الخط قرآنی این است که با هم می‌نویسند از این گونه در قرآن کریم کم نیست آن «إِثْمًا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» این «إِثْمًا» مفید حصر است و مجموعاً حرف است اما اینجا یک حرف است و یک اسم، آن «إِنْ» یا «أَنْ» جزء حروف «مشبهه به فعل» است و آن «مَا» اسم است و اسم برای این «إِنْ» ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ مَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ حُمُسَهُ﴾ هم تکلیف مشخص شد هم وصف اما در جریان ﴿وَأَتُوا الزَّكَاةَ﴾^۳ و مانند آن تکلیف مشخص شد مقدار مشخص نشد ولی روایات کاملاً مشخص کرد که «مما سقط السماء» العشر است در آنجا که با دلو و مانند آن اشراب می‌کنید یک بیستم است این یک دهم و یک بیستم را روایات به صورت شفاف مشخص کرد.

اما در جریان نفقه؛ اصل نفقه را به تعبیرات گوناگون قرآن کریم مشخص کرده است، روایات ائمه (علیهم السلام) هم برابر همین قرآن، کلی گفته است مثلاً یک دهم و یک بیستم رقم را مشخص نکرده است برای اینکه عادات و

۱. سوره انفال، آیه ۴۱.

۲. تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۸۳.

۳. سوره بقره، آیه ۴۳ و ۸۳ و ۱۱۰ و ۲۷۷؛ سوره نساء، آیه ۷۷؛ سوره حج، آیه ۴۱.

آداب و سنن افراد در سرزمین‌ها و زمان‌ها فرق می‌کند در قرآن کریم فقط آمده است که ﴿وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾^۱ در سوره مبارکه «بقره» آمده است که ﴿وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ﴾^۲ و باز آمده است نسبت به اینها در سوره مبارکه «طلاق» ﴿أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وَجْدِكُمْ﴾^۳ در هیچ جای قرآن چه در سوره مبارکه «نساء» چه در سوره مبارکه «طلاق» که از نفقه زوجه سخن به میان می‌آورد، قدر مشخص نکرده است. در سوره مبارکه «طلاق» هم که متوقع بود بیان کند فقط این جمله را تعبیر کرده است ﴿أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وَجْدِكُمْ﴾ برابر مقدورتان هر چه خودتان مسکن دارید به آنها هم مسکن بدهید، ﴿وَ لَا تُضَارَّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ﴾ که حکم دیگری است بعد در آیه هفت دارد: ﴿لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ﴾ که آن هم برابر تکلیف. در سوره مبارکه «بقره» آیه ۲۳۳ دارد: ﴿وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْفِقَ الرِّضَاعَةَ وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾. پس این دو سه آیه یعنی ﴿وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾، ﴿أَسْكِنُوهُنَّ﴾ که در سوره مبارکه «طلاق» آمده و ﴿وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ﴾ که در سوره مبارکه «بقره» آمده هیچ کدام نصاب را مشخص نکرده است.

در روایات هم که چند طایفه است به همین صورت بیان شده است که مرد باید کاری کند که هزینه او را تأمین کند؛ «يَسُدُّ جَوْعَتَهَا وَ يَسْتُرُ عَوْرَتَهَا»^۴ «يُسَبِّعُهَا»^۵ این عناوین یا امثال اینها در روایات آمده است؛ اما قدر آن چقدر است چه مقدار باید بدهد؟ برخی‌ها از سِتّ پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خواستند استفاده کنند که مثلاً ماهی چقدر خرما به اینها می‌داد یا مثلاً لباس تابستانی چه می‌داد لباس زمستانی چه می‌داد، اینها افعالی است

۱. سوره نساء، آیه ۱۹.

۲. سوره بقره، آیه ۲۳۳.

۳. سوره طلاق، آیه ۶.

۴. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۵۱۱.

۵. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۵۱۱.

که برابر آن عصر و مصر فرق می‌کند بنابراین اینها هیچ کدام نصاب نیستند البته یک مقدار نمونه می‌توانند باشند اما نماینده نمی‌توانند باشند که مسئله را تعیین کنند.

لذا بحث درباره قدر نفقه را مرحوم محقق (رضوان الله علیه) جداگانه مطرح کرده است «و أما قدر النفقة فضابطه القيام بما تحتاج إليه المرأة من طعام و إدام و كسوة و إسكان و إخدام و آلة الإدهان تبعاً لعادة أمثالها من أهل البلد»^۱ این زن وسائل آرایش می‌خواهد او باید تهیه کند، وسایل آرامش می‌خواهد او باید تهیه کند، تغذیه می‌خواهد او باید تهیه کند، اینها کلیاتی است که بیان فرمودند و چون در روایات آمده است مرحوم محقق هم اینها را ذکر کرده است می‌فرماید: «و فی تقدير الإطعام خلاف فمنهم من قدره بمد للرفیعة و الوضیعة من الموسر و المعسر و منهم من لم یقدر و اقتصر على سد الخلة و هو أشبه» یعنی هر چه که نیاز او را برطرف کند - این جاها چون مطالب علمی دقیق ندارد، مطالب علمی دقیق این را دیگران به عهده گرفتند که عرض می‌کنم. فقه متأسفانه اینجا آن کارآیی و دقت مسائل خانوادگی را به عهده ندارد - اگر او از خانواده با تشریفات بود که با خدمتگذار کار می‌کرد، اینجا هم زوج باید برای او خدمتگذار تهیه کند آن خدمات را باید به او بدهد یا به خودش بگوید شما همان خادمه خود را بیاورید ما تأمین می‌کنیم، یا خودت خادمه تعیین کن هزینه آن به عهده ما است، یا خودش خادم تهیه کند در اختیار زوجه قرار بدهد هزینه آن را بپردازد «بالتسبیب أو المباشرة» باید خدمت برای او تأمین شود، اینها وجود دارد اما مقدار آن مشخص باشد و مانند آن وجود ندارد.

پس اگر او یک خدمتگزاری می‌خواست در خانه خود این طور بود و این طور عادت کرده بود یک کسی بود که رخت‌های او را بشوید یا لباس‌های او را تنظیم می‌کرد در اینجا هم که آمد باید همان گونه باشد. یک وقت

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۹۳.

است که اینها در متن عقد، قرارداد می‌کنند مثل مهر که چه چیزی باشد ولو این شخص در آنجا با خادمه بود اینجا حاضر است بی‌خادمه باشد یا بالعکس، در اینجا «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» است.^۱ یک وقت است که در متن عقد اینها را قرارداد می‌کنند که این زن خدمتگزار می‌خواهد یا این مقدار لباس می‌خواهد این مقدار مسکن می‌خواهد اینها مادامی که این شرط حلال باشد و خارج از زیّ طرفین نباشد برابر «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» نافذ است؛ یک وقت است که عقد «مبنیاً علیه» واقع می‌شود آن هم نافذ است؛ یک وقت است که قرارداد این چنینی نکردند عقد هم «مبنیاً علیه» نبود اما رسم این طور بود، اگر این جزء «مبنیاً علیه» نباشد برابر رسم باید عمل بکنند، این سه راه؛ و اگر راه سوم به همان راه دوم برگردد که «مبنیاً علیه العقد» است راه سومی نیست؛ یا شرط است یا همان «مبنیاً علیه» است مقدارش به وسیله اینها مشخص می‌شود و اینها را باید تعیین کنند ولی «علیّ ایّ حال» در زوجیت نفقه است و در قرابت انفاق است.

پرسش: ...

پاسخ: بله شرط ضمنی است آن را عرف تعیین می‌کند اما شرط خاص را خود طرفین تعیین می‌کنند. اینها مشخص است و این سه چهار آیه هم کلیات را بیان کرده است بعضی از روایات هم گرچه قبلاً خوانده شد ولی بعضی از اینها هم باز تبرکاً خوانده می‌شود همین عناوین است که «يَسُدُّ جَوْعَتَهَا وَيَسْتُرُ عَوْرَتَهَا» و مانند آن، همین! اما حالا چقدر باشد و چگونه باشد اینها را در روایات مشخص نکرده است. استحباب توسعه بر عیال را بیان کرده است اما نفقه چقدر باشد آنها را مشخص نکرده است. در باب پنج و باب شش و سایر ابوابی که بعضی از اینها روایاتش خوانده شد هیچ کدام از آنها تعیین نکرده است ولی اجمالاً نظیر روایت پنج باب بیست دارد که وجود

۱. تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۳۷۱.

مبارک امام هشتم فرمود: «يَتَّبِعِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ قُوْتِ عِيَالِهِ فِي الشَّتَاءِ وَ يَزِيدَ فِي وَقُودِهِمْ»^۱ که در بحث جلسه قبل گذشت با «ینبغی» آمده است البته اصطلاح «ینبغی» در روایات مثل «ینبغی» در اصطلاح فقها نیست در فقه وقتی فقیه می‌گوید «ینبغی» بوی استحباب و عدم لزوم می‌دهد اما چنین استفاده‌ای را از روایات نمی‌شود کرد. در قرآن کریم وقتی کارهای حتمی و ضروری را می‌خواهند نام ببرد «ینبغی» تعبیر می‌کند ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ﴾^۲ یعنی حق ندارد هیچ ممکن نیست که شمس بیش از آن مقداری که باید حرکت کند، حرکت کند ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ﴾ که جلو بیافتد ﴿وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ﴾. این «ینبغی» که در قرآن دارد یعنی ضرورت اما «ینبغی» که در اصطلاح فقها است یعنی مثلاً شایسته است لذا «ینبغی» روایات را نمی‌شود برابر اصطلاح فقهی معنا کرد مثل «یکره» است، «یکره» در اصطلاح فقهی مشخص است ولی در اصطلاح قرآنی در سوره مبارکه «اسراء» بعد از تقریباً بیست آیه شمارش بدترین گناه به عنوان شرک و مانند آن، بعد قتل، بعد مسئله محرّمات کبیره دیگر می‌فرماید: ﴿كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا﴾^۳ اینها مکروه «عند الله» است این همه گناهان کبیره کفر و امثال کفر را می‌شمرد بعد می‌فرماید ﴿كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا﴾. اصطلاح «کراهت» در قرآن غیر از اصطلاح «کراهت» در فقه است لذا روایات که بین قرآن و اصطلاحات فقهی است باید بررسی شود. «ینبغی» در روایات، «کراهت» در روایات و مانند آن که ائمه تعبیر می‌کنند آیا نظیر مصطلحات فقهی است که الزام‌آور نباشد یا نظیر اصطلاحات قرآنی است که الزام‌آور است؟ وقتی می‌گوید: ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ﴾ یعنی هیچ حق ندارد آفتاب بیش از آن نظم حرکت کند، کراهت قرآنی این طور است، «ینبغی» قرآنی این

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۵۴۱.

۲. سوره یس، آیه ۴۰.

۳. سوره اسراء، آیه ۳۸.

طور است. بنابراین نه می‌شود بدون مطالعه به اصطلاح قرآنی معنا کرد و نه می‌شود بدون مطالعه به اصطلاح روایات معنا کرد. در این «بینگی»‌هایی که ائمه (علیهم السلام) فرمودند در مسئله اتفاق هم همین‌طور است.

اما اینکه عرض شد کمبود فقه را حکمت و علوم دیگر به عهده می‌گیرد این است که حکما از دیرزمان تابع هر ملت و نخله‌ای که بودند اگر تابع مسیحیت بودند همین کار را کردند، تابع کلیت بودند همین کار را کردند، تابع اسلام بودند همین کار را کردند اینها آمدند جهان‌بینی را و جهان‌داری را در علومشان مشخص کردند که جهان را چگونه بشناسیم، یک؛ با جهان چگونه تعامل داشته باشیم، دو، از آن جهان‌بینی به عنوان حکمت نظری یاد کردند، از این جهان‌داری به عنوان حکمت عملی یاد کردند که ما جهان را چگونه بشناسیم و جهان را چگونه اداره کنیم؟ در فلسفه چون در حوزه‌ها و دانشگاه‌ها رایج است همین بخش‌های جهان‌بینی مطرح شد اما آن حکمت عملی چون مطرح نیست روشن نیست که اینها نسبت به جهان‌داری چه کردند و نقش مسئله خانواده در جهان‌داری کجاست؟ در جهان‌بینی حکمت نظری را تقسیم کردند گفتند منطقیات، طبیعیات، ریاضیات، الهیات و اخلاقیات است، این پنج قسم است. شفای مرحوم بوعلی منطقیات دارد طبیعیات دارد ریاضیات دارد الهیات دارد ولی اخلاقیات ندارد، منظومه حکیم سبزواری منطقیات دارد طبیعیات دارد الهیات دارد اخلاقیات دارد ولی ریاضیات ندارد، هم آن چهار قسم است و هم این چهار قسم، بخش پایانی منظومه اخلاق است درباره تقوا که بحث می‌کند که «التَّقَى رَئِيسُ الْأَخْلَاقِ»^۱ این است که

یکذب المستعین حق إذ قری *** ثم إذا المهمّ غیرا یری^۲

۱. نهج البلاغة (صبحی صالح)، حکمت ۴۱۰.

۲. شرح المنظومة، ج ۵، ص ۳۸۰.

فرمود اول و آخر الله است؛ خدا هست اما، خدا هست ولی، نیست و این آیه نورانی که فرمود اکثر مؤمنین مشرک هستند آدم را می‌لرزاند! فرمود: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۱ این بیان نورانی سید الشهداء (سلام الله علیه) که فرمود: «وَالدِّينُ لَعَقٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ»^۲؛ معنای «لعق» این است قبلاً یک مصطکی بود که می‌جویدند وقتی که تفاله می‌شد می‌انداختند الآن آدامس است می‌جوید وقتی که لذت آن برطرف شد می‌اندازند حضرت فرمود اسلام بسیاری از مردم اسلام آدامسی است، «لعق» یعنی همین، «لعوق» یعنی یک مقدار می‌گردانند وقتی لذت آن برطرف شد دور می‌اندازند. «النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالدِّينُ لَعَقٌ [أَوْ لَعُوقٌ] عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَّانُونَ» اسلام خیلی‌ها مصطکی است. این آیه که فرمود: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ همین است به امام عرض کردند که چگونه اکثر مؤمنین گرفتار شرک هستند؟ فرمود همین که می‌گویند خدا هست ولی، خدا هست اما، خدا را قبول دارند اما خیلی از چیزها را هم در عرض خدا قبول دارند این است که اکثر مؤمنین گرفتار شرک هستند و اگر انسان مشکلاتی می‌بیند برای همین است، ﴿وَمَا يُؤْمِنُ﴾ به صورت حصر هم ذکر فرمود، آن بیان نورانی سید الشهداء (سلام الله علیه) به صورت حصر نیست اما این آیه به صورت حصر است ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ و وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: نه من و نه هیچ پیامبری قبل از من کلمه‌ای به عظمت «لا اله الا الله» نیاوردیم،^۳ چون اساس کار می‌شود توحید.

۱. سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

۲. تحف العقول، ص ۲۴۵.

۳. التوحید، شیخ صدوق، ص ۱۸؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا قُلْتُ وَلَا قَالَ الْقَائِلُونَ قَبْلِي مِثْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

مرحوم حکیم سبزواری در بحث اخلاقیات دارد اینکه به صورت حصر می‌گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾^۱

این حصر کرده است

يَكْذِبُ الْمُسْتَغِيثِينَ حَقَّ إِذْ قَرَى *** ثُمَّ إِذَا الْمَهْمُ غَيَّرَ يَرَى

این فقط می‌گوید خدایا! من از تو کمک می‌خواهم اما همین که چهار تا کار پیش آمد به در خانه غیر خدا می‌رود. فرمود این دروغ می‌گوید «يَكْذِبُ الْمُسْتَغِيثِينَ حَقَّ إِذْ قَرَى» یعنی این ﴿إِيَّاكَ﴾ مفعول است و مقدم شد برای حصر است. این کسی که می‌گوید ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ او «يَكْذِبُ» چرا؟ چون «ثُمَّ إِذَا جَاءَ الْمَهْمُ غَيَّرَ يَرَى». پس:

يَكْذِبُ الْمُسْتَغِيثِينَ حَقَّ إِذْ قَرَى *** ثُمَّ إِذَا الْمَهْمُ غَيَّرَ يَرَى

اما حکما برای اینکه این مشکل در جامعه پیش نیاید در قبال حکمت نظری، حکمت عملی را فرمودند. ای کاش این حکمت عملی همراه با حکمت نظری یا لااقل مقدم بر آن در حوزه‌ها تدریس می‌شد! حالا بر فرض حکمت نظری را با همان برهانیات ابتدایشان یا همان اعتقادات قلبی‌شان اکتفا بکنند اما این حکمت عملی را باید مطرح کرد. حکمت نظری پنج قسم است که چهار قسم آن را به یک صورت در الهیات شفا و امثال شفا مطرح است، چهار قسمت آن را حکیم سبزواری مطرح کرد، به هر حال یکی از اینها کمبود دارد؛ اما حکمت عملی گفتند تهذیب نفس است و تدبیر منزل است و سیاست مُدُن، شخص را چگونه بسازند؟ خانواده را چگونه تربیت کنند؟ کشور را چگونه اداره کنند؟ این حکمت عملی است، تقسیمی که حکما کردند این است، خواصی هم که تدریس کردند این طور بود، اگر یک وقتی زمامداری بود از همین قبیل بود، یک کشور را چگونه اداره کنیم؟ اینکه الآن شما می‌بینید اختلاس وجود دارد برای اینکه این آفای داند وقتی که مسئول کشور شد باید تمام درها را قفل کند و کلید

۱. سوره حمد، آیه ۵.

دست او باشد در حالی که کشور را رها کرد! این سیاست مُدُن در درس رسمی حکمت عملی بود و این در حوزه‌ها بود.

بنابراین این تدبیر منزل یعنی رعایت ادب و آداب و احکام و حِکَم دختر و پسر و زن و مرد اینها بحث رسمی می‌شد در حوزه‌ها؛ تهذیب نفس، تدبیر منزل، سیاست مُدُن، این در حکمت عملی سه فصل است اینها خیال کردند که موعظه است البته موعظه اثری فراوان دارد اما به هر حال کشور را این می‌سازد این گونه رها نمی‌شود که هر کسی بلند شود اختلاس کند تا خزانه خالی شود! و این از تدبیر منزل شروع می‌شود کسی وقتی فضیلت و پاکی و پاکدامنی و صداقت را از کنار سفره پدر و مادر یاد بگیرد قسمت مهم آن تأمین است این را دین آورده است حکمای ما آوردند علمای ما آوردند مرحوم نراقی و بزرگان دیگر اگر کتابی نوشتند اینها را نوشتند حالا مرحوم مجلسی اول به یک سبکی، مجلسی دوم به یک سبکی، بعضی با اصطلاحات بعضی بی اصطلاحات این را گفتند، غالب این محدثین ما گفته‌اند مرحوم کلینی با یک سبکی، مرحوم صدوق به یک سبک دیگری و مرحوم نراقی اول و دوم به سبک‌های دیگری، اینها را به عنوان حکمت عملی تدریس می‌کردند تعلیم می‌دانند که تهذیب نفس، تدبیر منزل و سیاست مُدُن که اگر کسی بخواهد شهر خودش را خوب اداره کند باید خانواده خوبی داشته باشد همین بزرگان ممکن است رساله‌های دیگری درباره تدبیر منزل نوشته باشند اداره کشور نوشته باشند اما در فقه همین مقداری که چه چیزی واجب است و چه چیزی مستحب، همین مقدار را اکتفا کردند ولی در جای دیگر فرمایشات خود را فرمودند. بنابراین دین - معاذالله - چیزی را کم نیاورده است و آنها هم که گفتند از همین آیات و روایات گفته‌اند منتها آن چه که فقیه از آن استحباب می‌فهمد این حکیم در آنجا لازم می‌فهمد می‌گوید درست است که به حسب ظاهر استحباب است ولی شما فردا که می‌خواهید کلید کشور را به دست او بدهید او باید پاک باشد.

وجود مبارک حضرت امیر یک مطلبی را در بسیاری از شب‌ها بعد از نماز عشاء می‌فرمود تکرار هم می‌کرد این در نهج البلاغه هم هست نماز عشاء را که می‌خواندند جمعیت می‌خواستند متفرق بشوند در بسیاری از شب‌ها فرمود آقایان چمدان‌ها را ببندید «تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ»^۱ شما که نمی‌دانید صبح بیدار می‌شوید یا نه! این مسئله اخلاق است؛ اما فردا که می‌آمد بازار با تازیانه می‌آمد «الْفَقَهُ ثُمَّ الْمُتَجَرَّ»^۲ آنجا که جای نصیحت نبود، آنجا که جای نصیحت است تکرار هم می‌کند «تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ» اما آنجا که اجرائیات است با تازیانه می‌آمد «الْفَقَهُ ثُمَّ الْمُتَجَرَّ»، «مَنْ أَتَجَرَ بَعِيرٍ فَقِهِ فَقَدْ ارْتَضَمَ فِي الرِّبَا»^۳ حالا این حکما و فقهای بعدی که دسترسی به تازیانه ندارند این را لااقل در کتاب‌ها نوشتند که تدبیر منزل مقدمه است بر سیاست مدینه، تا این شخص از یک خانواده پاک در نیاید و نداند ربا چیست و نداند رشاء چیست و نداند مال حلال چیست و نداند که مال حرام چیست، مال حرام چه می‌شود، او که نمی‌تواند مدینه را اداره کند. بنابراین فرق است حضرت آنچه را که بعد از نماز عشاء می‌فرمود موعظه بود و تهذیب نفس بود، آنچه که روزها در بازار با تازیانه حرکت می‌کرد سیاست مُدُن بود که اقتصاد را باید با آن اداره کنند.

پرسش: ...

پاسخ: خیر! اخلاق را هم دارد، سیاست مُدُن جزء حکمت عملی است. این سیاست مُدُن که جزء حکمت عملی است اینها را هم دارد. از ظل روایات هم فقه در می‌آید و هم حکمت عملی.

پرسش: ...

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، خطبه ۲۰۴.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۱۵۰.

۳. نهج البلاغه (صبحی صالح)، حکمت ۴۴۷.

پاسخ: آن می‌شود حکمت نظری.

پرسش: ...

پاسخ: خیر! کیفیت اداره، آن جایی که حکم فقهی نباشد حکم حکومتی در می‌آید ولی هر دو را حکم حکومتی

می‌گوید.

پرسش: ...

پاسخ: احکام حکومتی می‌گیرد، احکام خود فقهی می‌گیرد که خود این فقهای ما می‌گویند «کما فی بابہ عند

أهله فی محله» آنجا را می‌گویند اینجا را که نمی‌گویند. غالب کتاب‌های فقهی که قبل از انقلاب نوشته می‌شد تا پایان

حج بود نکاح و مانند آن هم البته بود مسئله جهاد و امر به معروف و حدود و تعزیرات و قضا و شهادت و مانند

آن نبود مدارک این‌طور است مسالک این‌طور است. مدارک و مسالک از این بیت بودند این سید بزرگوار صاحب

مدارک نوه صاحب مسالک است نوه شهید ثانی است اینجا تا پایان حج نوشتند و اگر هم در بحث‌های نکاح و

مانند آن بود در همین حدّ بود اما آن حکمت عملی طرزی تدبیر منزل را به عهده داشت که بعد از آن بتواند

سیاست مدینه را تأمین کند اما اینجا می‌گفتند که حضرت بیاید ظهور کند، بله حضرت ظهور کند این آرزوی همه

است ولی به هر حال در عصر غیبت تکلیف چیست؟ حالا آنکه جهانی است اما به هر حال این فقه برای زمان

غیبت هم هست. غرض این است که حکمت عملی این کار را کرد.

حالا اگر فلسفه با آن بحث‌ها در حوزه‌ها رایج نیست این قسمت‌های آن حتماً باید رایج باشد یعنی تهذیب نفس

این به صورت موعظه نیست «وعظ» عبارت است از «جذب الخلق إلى الحق» است، واعظ یعنی چه؟ واعظ یعنی

کاری کند که مخلوق را به خالق جذب کند «وعظ»، «جذب الخلق إلى الحق» است حالا او خودش متصدی نیست

ولی کشورداری را باید بگویند که چکار بکنند، این را باید بگویند، این همان سیاست مدینه است، این همان حکمت عملی است، درس آن باید در حوزه باشد، حالا این درس را وقتی که حوزه داد دیگری که مقلد حوزه است می‌داند که فضای دین، فضای تدبیر عاقلانه و عادلانه است دیگر نمی‌گویند که دین از سیاست جدا است و نمی‌گویند که ما ببینیم که غرب چکار می‌کند یا شرق چکار می‌کند و مانند آن. فرمود دین این گونه اداره می‌کند اگر شب است «تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ» است، اگر روز است با تازیانه «الْفَقْهُ ثُمَّ الْمَتَجَر» است.

پرسش: ...

پاسخ: بله غرض این است که اگر حکمت عملی با این شعب سه‌گانه‌اش راه بیافتد از تهذیب نفس و تدبیر منزل، اینها تشنه سیاست مدینه هم هستند می‌گویند کشور ما را باید چه کسانی اداره کنند؟ کشور ما را پاکان باید اداره کنند.

پرسش: ...

پاسخ: این علم بود دانش بود آیات بود روایات بود استدلال بود، تجربه هر عصری هم بود این طور نبود که در سابق تجربه نباشد، حکومت‌ها بود، ائمه تجربه سیاستمداران‌شان را می‌دیدند.

پرسش: ...

پاسخ: الان مثلاً فقها که نمی‌گویند ما در فقه فتوا می‌دهیم بلکه مثلاً می‌گویند که روزه اگر ضرر دارد جایز نیست، راه تشخیص آن چیست مراجعه به طبیب است، این طور نیست که فقیه بگوید من عهده‌دار علوم تجربی هستم، فقیه علوم تجربی را در صورتی که علم باشد محترم می‌شمارد، یک؛ مقلدین خودش را ارجاع می‌دهد، دو؛ جامعه منظم می‌شود، سه.

پرسش: ...

پاسخ: کار به دست آنها نیست اگر آن کتابها رسمی بشود درسی بشود خواه و ناخواه رجوع می‌کنند

پرسش: ...

پاسخ: آن را از روایات باید بگیرد که فقه مصطلح است منتها دارد حکمت می‌گوید مثل اینکه دارد اصول می‌گوید اگر فقهی دارد اصول می‌گوید که نمی‌شود گفت او فقیه نیست الآن دارد درس اصول می‌گوید معنای آن این نیست که فقه ندارد. آن بزرگان جامع معقول و منقول بودند جامع حکمتین بودند برای اینکه از همین جا استفاده می‌کردند. صاحب جواهر برای ما خیلی عزیز است، خیلی یعنی خیلی! ایشان از فقها به احترام نام می‌برد ولی از مرحوم خواجه نصیر که یاد می‌کند می‌گوید «قال سلطان المحققين»^۱ همین خواجه رساله فقهی دارد. یک رابطه‌ها و مکاتبه‌هایی بین خواجه نصیر و صدر الدین قونوی شاگرد ابن عربی دارد او چقدر احترام می‌کند به خواجه و خواجه هم در جواب چگونه تفقد می‌کند، فقیه بود! چه اینکه خیلی از بزرگان ما حکیم بودند.

بنابراین اگر حکمت عملی در حوزه باشد بسیاری از مشکلات این کشورداری را حل می‌کند؛ سلطان باید چه باشد؟ مردم باید چه باشند؟ رابطه سلطان و مردم باید چه باشد؟ غرض این است که اگر چنانچه ما شریع و امثال شریع می‌بینیم که در مسئله نفقه و زوجه همین چند حکم ساده را دارند نباید بگوییم که خانواده را اسلام خیلی بها نداد، خیر! خانواده را خیلی بها داد تدبیر منزل را در حکمت آورد زمینه برای سیاست مدینه قرار داد و مانند آن.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۷، ص ۳۸۲؛ «ها آورده سلطان المحققین نصیر الملة و الدین فی التذکره».